

قدمه معماری به شعر

نیما کیوانی
متولد: آذر ۱۳۶۰
محل تولد: آستارا

کودکی

جایی که من در آن بزرگ شدم یک خانه باغ بود. خانه‌مان یک خانه گیلانی با سقف شیروانی بود. آن موقع اجازه نداشتیم با هر کسی بازی کنیم، اما اگر در کوچه هم با کسی بازی می‌کردم، سرگروه می‌شدم. ما نگاه خاصی به طبیعت داشتیم. آن فضا به من اجازه می‌داد تا شاعرانه‌تر به همه چیز نگاه کنم. صدا و بوی باران را دوست داشتم. آن سال‌ها تیرهای چراغ‌برق چوبی بودند و نور زرد چراغ‌ها کوچه‌ها را رؤیایی می‌کرد. دنیای ما پر از گیاه بود. همین شد که در آن فضا به ادبیات علاقه‌مند شدم. یک چیزهایی می‌نوشتیم که جالب بودند. تک‌توک هم شعر می‌گفتم. خانواده پدری‌ام در کار تجارت و اهل بازار بودند. بنابراین هم با فعالیت اقتصادی آشنا شدم و هم با هنر. مادر و خاله‌ام حامی من در انجام کارهای هنری بودند. یادم هست، کلاس اول دبستان دوست داشتم رئیس‌جمهور شوم. اصلاً می‌نشستم پای حرف‌های پدر بزرگم و دوستانش که درباره سیاست بود. آن موقع‌ها که داستان‌های ایران را می‌شنیدم، دوست داشتم کوروش کبیر هم باشم. دوست داشتم برای ایران کاری بکنم. یک وقت‌هایی هم می‌خواستیم پزشک شوم. اما می‌دانستم که از خون می‌ترسم. هنوز هم می‌ترسم. با این‌حال علاقه به کشورم از همان موقع‌ها در من وجود داشت. به یادم می‌آورد، هر وقت موسیقی‌های حماسی ملی را می‌شنیدم، گریه‌ام می‌گرفت.

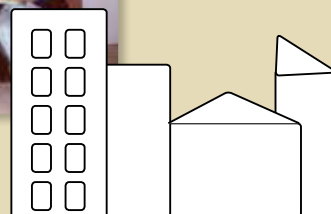
نگاهی به فهرست زیر بیندازید:
*مدال برنز بخش معماری، ساختمان و سازه مسابقه «A³ DESIGN AWARD» برای طراحی ساختمان مسکونی ارسی خانه در سال ۲۰۱۶؛
*دریافت «جایزه معمار برتر خاورمیانه»، برای طراحی ساختمان مسکونی ارسی خانه، در سال ۲۰۱۷؛
*نامزد «جایزه معماری ادکس» (جایزه طراحی برجسته)، برای دو پروژه ساختمانی کیوتو خانه و پردیس خانه؛
*داور ایرانی «جایزه بین‌المللی لوپ دیزاین»، در سال ۲۰۲۱.
ضمناً «استودیو معماری کیوانی» عنوان بهترین دفتر معماری مسکونی سال را از سوی مجله معتبر خبری - تحلیلی معماری و سرمایه‌گذاری «بیزینس تاب‌لووید»^۱ انگلستان دریافت داشت. این‌ها تنها بخشی از موفقیت‌های نیما کیوانی است. او مهندس معمار (آرشیکت) بین‌المللی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه است. استودیوی معماری‌اش در بخش‌های متفاوت معماری، مثل ساختمان‌های مسکونی، تجاری و اقامتی، و البته مرمت آثار باستانی فعالیت می‌کند. اما چرا مهم است که مسیر زندگی نیما کیوانی را بدانیم؟ او در طراحی‌های خودش به معماری بومی و اصیل ایرانی توجه کرده و به خاطر همین توانسته است جایزه‌های مهمی را کسب کند.

در طرح این بنا به معماری خانه‌های سنتی ایران، به‌خصوص خانه‌های شهر کاشان و هندسه فضایی و نقش گیاه، آب، نور، قاب‌بندی و شفافیت در معماری ایرانی توجه شده است.



نوجوانی

با اینکه در کودکی خیلی درس خوان بودم، اما در نوجوانی دوست نداشتم درس بخوانم. وارد «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» شدم. وارد گروه نمایش شدم و بعد نقشی هم در آن نمایش به من دادند. حالا در کارهای فرهنگی هنری شرکت می‌کردم. جنگ برگزار می‌کردیم. در جلسه‌های نمایشنامه‌خوانی هم شرکت می‌کردم. آن زمان برنامه راز بقای تلویزیون را می‌دیدم و به مستندهای نجوم علاقه داشتم. بعد از آن عکاسی و سینما را تجربه کردم و عضو «انجمن سینمای جوان تالش» شدم. آن دوران خیلی بیشتر از هم‌سن‌وسال‌هایم فعالیت می‌کردم.



جوانی

گفتم که به سینما علاقه داشتم؟ در سال‌های اول جوانی «مسئول کانون‌های فرهنگی هنری دانشگاه سوره» بودم. فیلم می‌ساختم. در جشنواره‌ها شرکت می‌کردم و جایزه می‌بردم. در همان زمان‌ها بود که خانواده‌ام تمایل داشتند من در رشته مهندسی درس بخوانم، اما من می‌خواستم راه خودم را بروم. از آنجا بود که همه چیز تغییر کرد. کارشناسی‌ام را در رشته مرمت ابنیه و کارشناسی ارشد و دکتری‌ام را در رشته معماری دریافت کردم. از ایران رفتم، با غرب و معماری آن آشنا شدم و فهمیدم تفاوت‌های معماری غرب و شرق چه چیزهایی است.

به ایران برگشتم و همراه برادرم به این فکر کردیم که چطور معماری گذشته و مفاهیمش را به زبان امروزی در بیاوریم. ما به این فکر کردیم که در معماری ایران همه به سمت صورت (فرم) و مواد (متریال) رفته‌اند، اما ما باید مفهوم معماری را بفهمیم و آن را بازطراحی کنیم. قبل‌تر در سینما و تئاتر هم به آثار حماسی ایرانی علاقه داشتم و سال‌های سال کتاب‌های تاریخی خواندم: تاریخ اسلام، تاریخ ادیان، تاریخ مایاها، اروپای رنسانس و ... حالا در معماری باز دنبال همان مفهوم می‌گشتم.

با خودم فکر کردم چیزی که مهم است قصه است. تلاش کردم قصه‌ای از معماری ایران را در طراحی‌هایم نقل کنم. ما ایرانی‌ها شاعر بوده‌ایم و من در معماری قصه را به شعر تبدیل کرده‌ام. تمام تجربه‌های قبلی‌ام در رشته‌های هنری به من در این راه کمک کرد. البته در این راه مشکلاتی هم داشتم. سال‌ها قبل، وقتی به سربازی رفتم، خوابگاه نداشتم و پول‌هایم هم تمام شده بود، اما تصمیم گرفتم سختی را تحمل کنم و به شهرم برگردم و برای رؤیایم تلاش کنم. بعد از آن همه چیز را از صفر شروع کردم. حتی یادم هست که یک‌بار یک نفر به من گفت که خیلی بزرگ و رؤیایی فکر می‌کنم. اما من مسیر خودم را رفتم تا آنکه اولین موفقیت‌م را به دست آوردم.

